

رسانه‌ها و استعدادهای درخشان

فرار مغزها؛ از توهم تا واقعیت*

بر طبق تازه‌ترین آمارها شمار دانش‌آموزان شاغل به تحصیل در مراکز آموزشی سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان در تهران و شهرستان‌ها جمعاً به حدود ۳۵ هزار نفر بالغ می‌شود. با توجه به این واقعیت که اصولاً میانگین ضریب هوشی ایرانیان از میانگین ضریب هوشی مردم اغلب کشورهای جهان بالاتر است، شمار واقعی دانش‌آموزان تیزهوش ایرانی به مراتب بیش از آن تعدادی است که به مراکز آموزشی تیزهوشان راه یافته‌اند. اما به دلیل محدودیت شدید بودجه و امکانات سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان همه ساله شمار قابل ملاحظه‌ای از کودکان و نوجوانان برخوردار از هوش بالا و استعداد درخشان از ورود به مراکز آموزشی سازمان مذکور باز می‌مانند. این گروه از تیزهوشان به تناسب وضعیت اقتصادی خانواده‌هایشان یا جذب مدارس غیرانتفاعی معروف و پر هزینه می‌شوند و یا از سرناچاری در مدارس دولتی به ادامه تحصیل می‌پردازند.

اما شرایط و امکانات تحصیلی تیزهوشان در مراکز آموزشی سازمان ملی پرورش

استعداد‌های درخشان هم چندان مناسب‌تر از مدراس دولتی نیست. عمده تفاوت موجود در شیوه و روش آموزش در مراکز آموزشی ویژه تیزهوشان است که بار اصلی مسوولیت آن را فارغ‌التحصیلان دانشگاه دیده همین مراکز با نوعی آرمان خواهی بر دوش گرفته‌اند.

دانش‌آموزان مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان (تیزهوشان) همان نوجوانان و جوانانی هستند که به رغم امکانات محدود آموزشی و تحمل انواع کمبودها، همه ساله بیشترین تعداد مدال‌ها را در المپیادهای علمی داخلی و جهانی کسب می‌کنند و با به اثبات رساندن واقعیت وجودی خود به عنوان افرادی برخوردار از ضریب هوشی بالا و غیر متعارف، رفته رفته به همان چیزهایی مبدل می‌شوند که امروزه از آنها به عنوان مغزها و استعداد‌های درخشان یاد می‌شود و جامعه نگران آن است که مبادا دیگران آنها را از دست ما بربایند.

بی‌تردید یکایک کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانی باید از بهترین شرایط تحصیل و تعلیم تربیت برخوردار باشند. این حقی است که در قانون اساسی ما برای فرزندان این آب و خاک به رسمیت شناخته شده و اگر تا به امروز در انجام این بند مهم از قانون اساسی مسامحه و سهل‌انگاری صورت گرفته گناه آن به گردن کسانی است که درک کافی نسبت به چگونگی شکل گرفتن سرنوشت جامعه نداشته و یا با تنگ‌نظری با این مقوله برخورد کرده‌اند. بنابراین زمانی از ضرورت توجه ویژه به امر آموزش و تعلیم و تربیت تیزهوشان سخن به میان می‌آید، این امر به هیچ وجه به معنی نادیده گرفتن حق طبیعی و قانونی دیگر فرزندان واجب‌التعلیم این آب و خاک نیست و کسانی که سعی در وارونه جلوه دادن این واقعیت دارند آب در هاون می‌کوبند و خواسته یا ناخواسته به منافع ملی ما لطمه وارد می‌سازند.

در دنیای امروز رسیدن به توسعه اقتصادی و صنعتی بدون در اختیار داشتن جمعیتی از افراد عالم و متخصص برای هیچ کشوری امکان‌پذیر نیست و ملت‌هایی که از این زاویه به مقوله توسعه اقتصادی می‌نگرند از صرف هیچ هزینه‌ای برای تعلیم و تربیت و رشد و شکوفایی استعداد‌های فرزندان خود مضایقه نمی‌کنند. این بذل توجه و صرفه هزینه به ویژه در مورد صاحبان استعداد‌های درخشان بیش‌تر و شدیدتر است. سنگ‌بنای بی‌توجهی و کم‌لطفی جامعه ما نسبت به این مساله مهم و حیاتی از همین مرحله گذاشته می‌شود.

آنهایی که دستی از دور بر آتش دارند زمانی که نام مراکز آموزش تیزهوشان به گوششان می‌خورد به اشتباه تصور می‌کنند که دانش‌آموزان این مراکز آموزشی مانند مدارس غیرانتفاعی

معروف تهران از تمامی امکانات برای بارور کردن استعداد‌های خود برخوردارند و از این بابت هیچ‌گونه کمبود و دغدغه‌خاطری ندارند. توهم نادرست دیگری که متأسفانه در اذهان برخی از مردم و مسوولان وجود دارد این است که گویا دانش‌آموزان مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان، همچون دانش‌آموزان مدارس غیرانتفاعی معروف و پرآوازه، به خانواده‌های مرفه و متمکن جامعه تعلق دارند و به برکت ثروت و مکنّت خانواده‌های خود به مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان راه یافته‌اند. در حالی که هیچ‌یک از دو تصور فوق درباره این گروه از دانش‌آموزان مصداق ندارد. اما در هر صورت وجود این تصور نادرست در برخی از مسوولان و تصمیم‌گیرندگان رده بالای مملکت سبب‌ساز بروز مشکلات و مانع تراش‌هایی بر سر راه ادامه فعالیت مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان در سال‌های اخیر بوده است.

برای پی‌بردن به میزان محرومیت دانش‌آموزان مراکز آموزش استعداد‌های درخشان کافی است تنها به میزان سرانه تحصیلی دانش‌آموزان این مراکز توجه شود. این سرانه تحصیلی که چندان بیشتر و بالاتر از سرانه تحصیلی دانش‌آموزان مدارس دولتی عادی نیست، به مثابه قطره‌ای در برابر نیازهای آموزشی و پژوهشی دانش‌آموزان تیزهوش است. آنها به دلیل استعداد بالای فراگیری، حکم تشنگانی را دارند که به راحتی سیراب نمی‌شوند. بر طبق اطلاعات رسمی موجود سرانه تحصیلی دانش‌آموزان مراکز تحصیلی استعداد‌های درخشان از حدود یک سوم سرانه تحصیلی دانش‌آموزان استثنایی (معلولین ذهنی) هم کمتر است. این سرانه تحصیلی که همه ساله از سوی وزارت آموزش و پرورش تعیین و در بودجه کل کشور منظور می‌شود در سال تحصیلی ۱۳۷۹ معادل ۹۱ هزار تومان بوده که برای سال ۱۳۸۰ این رقم به ۱۳۰ هزار تومان افزایش پیدا کرده است. در حالی که سرانه تحصیلی دانش‌آموزان استثنایی در سال ۱۳۷۹ مبلغ ۳۷۰ هزار تومان و برای سال ۱۳۸۰ مبلغ ۵۰۰ هزار تومان در نظر گرفته شده است. تازه طبق اطلاع، مقدار اندک سرانه تحصیلی مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان هم منظمأً به این مراکز پرداخت نمی‌شود و اگر کمک‌اولیاء دانش‌آموزان این مراکز نمی‌بود، مسوولان مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان از تأمین حداقل نیازهای آموزشی این مراکز عاجز می‌ماندند. آیا خود این مسأله بهترین دلیل بر بی‌توجهی و کم‌لطفی مسوولان آموزش و پرورش ما به امر آموزش و تعلیم و تربیت استعداد‌های درخشان در کشور ما نیست؟ در این که دولت باید به امر آموزش دانش‌آموزان استثنایی (معلولان ذهنی) توجه نشان دهد تردیدی وجود ندارد. اما این بذل توجه

نباید به قیمت نادیده گرفته شدن اهمیت امر تعلیم و تربیت استعداد‌های درخشان و فرزندان تیزهوش این مملکت تمام شود.

بررسی‌های موجود حاکی از آن است که یک دانش‌آموز استثنایی دوره تحصیلات ۵ ساله ابتدایی را به زحمت در مدت ده، دوازده سال طی می‌کند در حالی که بار علمی یک دانش‌آموز تیزهوش طی همین مدت به سطح یک دانشجوی سال دوم معتبرترین دانشگاه‌های کشور می‌رسد. به عبارت دیگر دولت باید برای رسیدن یک دانش‌آموز استثنایی به سطح دریافت گواهینامه پنجم ابتدایی غیر از سایر هزینه‌های جنبی، جمعاً بین ۵ تا ۶ میلیون تومان هزینه کند. اما هزینه سرانه‌ای که وزارت آموزش و پرورش برای تحصیلات یک دانش‌آموز تیزهوش از مرحله راهنمایی تا پایان دوره دبیرستان اختصاص می‌دهد در بهترین شرایط جمعاً به یک میلیون تومان هم نمی‌رسد، کدام دلیل منطقی این همه تفاوت را توجیه می‌کند؟ بی‌توجهی و کم‌لطفی نسبت به امر آموزش و تعلیم و تربیت استعداد‌های درخشان را در وضعیت نامطلوب فضاهای آموزشی و موقعیت جغرافیایی این فضاها در سطح تهران می‌توان مشاهده کرد که تقریباً همگی آنها در محله‌های بسیار شلوغ و در جاهایی که بالاترین میزان آلودگی‌های صوتی و هوارا دارند واقع شده‌اند. از همه بدتر مشکلات تحصیلی دانش‌آموزان تیزهوش دوره دبیرستان است که ناچارند از فاصله‌های بسیار دور به تنها دبیرستان استعداد‌های درخشان به نام علامه حلی که در چهار راه لشگر دیوار به دیوار بیمارستان روانی روزبه قرار دارد رفت و آمد کنند که درجه خستگی جسمی و روحی و اتلاف وقت روزانه این دانش‌آموزان در طول سال تحصیلی توصیف‌ناپذیر است.

۲- جای تأسف بسیار است که مشاهده می‌شود بعضی از مسوولان بلند پایه آموزش و پرورش با نادیده گرفتن آن همه محدودیت‌ها و محرومیت‌هایی که بر این استعداد‌های درخشان تحمیل شده، در چند سال اخیر هرگاه فرصتی به دست آورده‌اند از تخریب روحیه دانش‌آموزان مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان و مریبان و مسوولان این مراکز مضایقه نکرده‌اند. بر این همه باید مخالفت خوانی‌های به اصطلاح کارشناسان و صاحب نظرانی که فرزندانشان به دلیل نداشتن حد نصاب ضریب هوشی به این مراکز راه نیافته و حالا به دشمنان قسم خورده موجودیت مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان تبدیل شده و اصولاً به انکار پدیده تیزهوشی می‌پردازند، اضافه کرد. شایعاتی که هر روز درباره سرنوشت سازمان ملی پرورش استعداد‌های

درخشان و مراکز آموزشی آن در میان اولیاء و دانش‌آموزان این مراکز منتشر می‌شود بهترین گواه بر احساس عدم حساسیت مسوولان امر نسبت به ارزش والای استعداد‌های درخشان در این کشور است که علاوه بر امکانات مناسب آموزشی به آرامش فکری و روحی نیز نیاز دارند که متأسفانه هر دو این نیاز تا حدود زیادی از آنها سلب شده است. بعضی از مسوولان به منظور مشروعیت و مقبولیت بخشیدن به موضع‌گیرهای خود در قبال مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان از این مراکز به عنوان کانون‌های نخبه‌پروری و جداسازی بخشی از دانش‌آموزان از جامعه دانش‌آموزی کشور نام می‌برند و چون هیچگونه توجیهی برای کم‌توجهی‌ها و کم‌لطفی‌های خود نسبت به امر تحصیل و آموزش استعداد‌های درخشان مملکت ندارند ادعا می‌کنند که وجود این مراکز سبب افت تحصیلی در مراکز آموزشی دولتی شده است. به تازگی هم بعضی از آقایان بنا به همان دلایلی که قبلاً ذکر شد نغمه تازه‌ای درباره موضوع پرورش استعداد‌های درخشان کوک کرده‌اند و با مستمسک قرار دادن پدیده نه چندان جدید فرار مغزها می‌گویند چرا باید بودجه مملکت را صرف آموزش و پرورش مغزهایی کنیم که از دستمان خارج می‌شوند و به جاهای دیگر می‌روند.

مطرح‌کنندگان چنین ادعاهایی شهادت آن را ندارند که بگویند فرار مغزها یک معلول است و علت آن چیزی جز عملکرد بسیار ضعیف مدیران دستگاه‌های آموزشی و تحقیقاتی و پژوهشی مملکت نیست که حداقل شرایط مناسب را برای دلگرم ساختن و ماندگار کردن این مغزها و استعداد‌ها در کشور به وجود نیاورده‌اند و حالا برای لاپوشانی کردن سوء عملکردها و ضعف مدیریت خود نوک پیکان حملات را متوجه معلول‌ها یعنی مغزها و استعداد‌های درخشان کرده‌اند و پیشنهاد حذف همین مقدار اندک امکانات آموزشی صاحبان استعداد‌های درخشان را دارند. آقایانی که وجود مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان را نشانه نخبه‌پروری و وجود تبعیض آموزشی میان دانش‌آموزان ایرانی می‌دانند چشم خود را بر روی صدها واحد مراکز آموزشی غیر انتفاعی که به رغم نص صریح قانونی اساسی و با مجوزهای صادره از سوی همین آقایان در سراسر کشور ایجاد شده و تنها فرزندان خانواده‌های برخوردار از سرمایه‌های ملی (!) به این مراکز آموزشی راه دارند، بسته‌اند. در همین تهران چندین مدرسه غیرانتفاعی معروف به فعالیت مشغول است که دانش‌آموزان خانواده‌های متوسط حتی در خواب هم رویای راه یافتن به آنها را نمی‌بینند. مدارس که هم آزمون‌های ورودی بسیار پیچیده و دشوار از نوع «دوپینگ» دارند و

هم شهریه‌هایی سنگین‌تر از شهریه‌های دانشگاه‌های غیر دولتی از پذیرفته‌شدگان دریافت می‌کنند. اگر تبعیض و نخبه‌پروری در آموزش و پرورش کشور وجود دارد آن را باید در وجود همین مراکز آموزشی غیرانتفاعی دنبال کرد که برخلاف مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان، در بالاترین و مصفا‌ترین نقاط شهر قرار گرفته‌اند و از هیچ بابت به اصطلاح آب در دل دانش‌آموزان شاغل به تحصیل در این مراکز تکان نمی‌خورد. با وجود چنین واقعیت روشن و آشکاری آیا کم‌لطفی، بی‌اعتنایی و مخالفت خوانی بعضی از مسوولان و کارشناسان نسبت به مراکز آموزشی استعداد‌های درخشان را به چیزی جز سیاست یک بام و دو هوا می‌توان تعبیر کرد؟

مشکل مغزها و استعداد‌های درخشان ما از همین دوره‌های آموزشی شروع می‌شود. کمبود امکانات تحصیلی و پژوهشی از یک سو و مشاهده بی‌مهری‌ها و موضوع‌گیری‌های بعضاً خصمانه پاره‌ای از افراد مسوولان نسبت به امر تعلیم و تربیت استعداد‌های درخشان جوانه‌های نوپایی را در دل جوان‌ها و نوجوان‌هایی که گناهی جز برخورداری از درجه بالای هوش خدادادی ندارند می‌کارد و زمانی که آنها وارد دوره تحصیلات دانشگاهی می‌شوند و سرنوشت هزاران فارغ‌التحصیل بیکار و سرگشته دانشگاهی را مشاهده می‌کنند. هر اندازه که عاشق و شیفته زادگاه و میهن آبا و اجدادی باشند ممکن است در قبال دریاغ‌های سبزی که از هر سو به آنها نشان داده می‌شوند و سوسه شوند و برای برخورداری از آینده علمی و اقتصادی بهتر که حق مشروع هر انسان است راه مهاجرت به سرزمین‌های دیگر را در پیش گیرند. همان مهاجرتی که ما با افراط کاری نام‌فرار مغزها بر روی آن گذاشته‌ایم و به جای پیدا کردن راه چاره دایماً شعار می‌دهیم و به جای رفع علت‌ها، به بزرگنمایی معلول‌ها می‌پردازیم. از همه بدتر آن که گاهی اوقات در موضع‌گیری‌های افراطی خود نسبت به اکثریت عظیمی از صاحبان مغزها و استعداد‌ها که به رغم انواع محرومیت‌ها، بی‌مهری‌ها و کمبودهای علمی و پژوهشی، همه توش و توان علمی و تخصصی خود را در طبق اخلاص گذاشته و در گوشه و کنار مملکت مشغولند، بدترین اهانت‌ها را روا می‌داریم.

بدون تردید تمامی فرزندان این سرزمین ثروتمند و زرخیز باید و می‌توانند از بهترین و مناسب‌ترین امکانات آموزشی و تعلیم و تربیت برخوردار باشند. اما این حق مسلم، نافی ضرورت توجه خاص به امر آموزش و پرورش صاحبان استعداد‌های درخشان نخواهد بود. حتی

اگر از زاویه منافع اقتصادی هم به مساله نگاه کنیم بازدهی اقتصادی هزینه‌ای که صرف تعلیم و تربیت و فراهم ساختن امکانات پژوهشی برای استعداد‌های درخشان می‌شود و به هیچ وجه قابل قیاس با بازدهی سایر بخش‌های آموزشی کشور نیست و همین واقعیت ایجاب می‌کند که سازمان و تشکیلات کاملاً تخصصی و جداگانه‌ای مسوولیت آموزش، تعلیم و تربیت استعداد‌های درخشان این مرز و بوم را تا عالی‌ترین مراحل تحصیلی بر عهده بگیرد. این یک راه سرراست و بسیار با صرفه برای خدمت به آینده علمی کشور و وسیله‌ای برای سد کردن عاقلانه راه فرار مغزهاست.

اگر مسوولان امر آموزش و تعلیم و تربیت جوانان و نوجوانان کشور خرج پرورش استعداد‌های درخشان را از تمایلات و گرایش‌های حزبی و جناحی و گروهی خود جداکنند و با دیدی واقع بینانه و با احساس مسوولیت ملی این مساله حیاتی را مورد توجه قرار دهند. شرایط لازم برای بهره‌گیری از مغزها و استعداد‌های درخشان برای آینده این کشور فراهم خواهد شد. این بهترین راه محک زدن میزان تعهد و اخلاص مسوولان آموزش و پرورش ما نسبت به آینده این سرزمین است.

فرار مغزها، فرار قلبها*

معضلات اجتماعی و اقتصادی، وقتی گرفتار بازیهای سیاسی می‌شوند، هیچ اراده‌ای برای حل آنها به کار نمی‌رود پدیده‌ای به نام فرار مغزها از این مقوله است. طی سال گذشته بسیار شنیده‌ایم و خوانده‌ایم که به دلیل شرایط سیاسی، برخی نخبگان، ترک وطن کرده‌اند. برخی گروه‌های سیاسی به جای آنکه از مجریان و دست‌اندرکاران، اقدام عملی برای جلوگیری از فرار مغزها مطالبه کنند، غالباً این مسئله خنده‌دار را بیان کرده‌اند که نخبگان به این دلیل می‌گریزند، که عده‌ای با اصلاح طلبی مخالفت می‌کنند و گهگاه این پدیده به گونه‌ای مطرح می‌شود که گویی، چنین موضوعی، در همین ۳ - ۴ سال اخیر اتفاق افتاده است. نگاهی به سوابق موجود در آرشیو کیهان نشان می‌دهد که پدیده گریز نخبگان، دست کم از سه دهه

پیش، به عنوان یک موضوع ملی مورد توجه بوده است (سوابق قبل از سال ۱۳۴۹ به صورت دسته‌بندی شده وجود ندارد) در یک گردهمایی در آبان سال ۱۳۴۹ که تحت عنوان «سینار بررسی مسئله فرار مغزها» با شرکت نمایندگان ایران، ترکیه و پاکستان در تهران برگزار شده به این نکته اشاره گردیده که موضوع فرار مغزها مبحث تازه‌ای نیست و در سطح جهانی، بارها مورد مطالعه قرار گرفته است. در قطعنامه پایانی این سمینار، به جذابیت‌هایی اشاره شده که کشورهای نخبه‌پذیر - مانند آمریکا - فراهم می‌آورند و مغزها را به سوی خود جلب می‌کنند. گزارش دیگری در شهریور ۱۳۵۲ در کیهان چاپ شده است که در آن با ذکر آمار رسمی آمده است که ۴۰ درصد فارغ‌التحصیلان ایرانی از خارج بازنگشته‌اند و در گفتگوی مختصری که روزنامه کیهان در همان موقع با برخی از این متخصصان کرد، آنها دلایلی برای عدم مراجعت به کشور بیان داشته‌اند که بی‌شبهت به توجیحات تحصیل کردگان امروزی نیست. آنها هم، مشکل کمبود درآمد، نداشتن امکانات پژوهش و به کارگرفته نشدن در تخصص خود را دلایل عدم بازگشت به کشور عنوان کرده‌اند. بپذیریم یا نپذیریم، جذب متخصصان توسط دنیای غرب، روشی است که کشورهای توسعه یافته به منظور ارتقای سطح دانش و تکنولوژی خود از یک سو و تضعیف و عقب‌نگهداشتن کشورهای توسعه نیافته به کار گرفته و می‌گیرند. در این حال، تلاش کشورهایی که مغزهاشان را از دست داده‌اند برای ترمیم مشکلاتشان، کمتر به نتیجه رسیده است. به همین دلیل تدبیر و چاره‌اندیشی برای پدیده‌ای دردناک به نام فرار مغزها شعاربردار نیست. در سالهای اخیر، تقریباً همه شعارهایی که برای جذب ایرانیان مقیم خارج از کشور داده شده نه تنها به نتیجه نرسیده که متأسفانه، گاهی هم بازدهی معکوس داشته است. اما واقعاً چه باید کرد؟ آیا می‌توان همانند برخی گروههای سیاسی که به زعم خود، صورت مسئله را ساده می‌کنند و آن را در حد یک دعوی جناحی تنزل می‌دهند بر مشکل فائق آمد؟ قطعاً نه. فرار مغزها پدیده‌ای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و از همه مهمتر، فرهنگی است. در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از فارغ‌التحصیلان ایرانی مقیم خارج از کشور برای خدمت به مردم خود بازگشتند ولی تقویت جاذبه‌های ممالک نخبه‌پذیر از سویی و نداشتن سیاستهای حمایتی در داخل از سوی دیگر، نتوانست نخبگان را پای بند آب و خاک کند.

امروز، گریز صاحبان تخصص، یک معضل بزرگ است و اگر آن را به بازی‌های سیاسی آغشته کنیم به هیچ کس خدمت نکرده‌ایم. اما حتی اگر بپذیریم شرایط سیاسی، عامل فرار برخی

از مغزهاست، باید عوامل اصلی این واقعه را شناسایی کنیم. واقعاً چه کسانی، طی ۳ - ۴ سال گذشته بیشترین تنش‌ها را در سطح کشور ایجاد کرده‌اند؟ چه گروه‌هایی با عملکرد افزون‌طلبانه خود، جامعه را دچار تشنج نموده‌اند؟ عامل پیدایش بحران‌هایی که رئیس‌جمهور از آنها نام می‌برد، چه کسانی هستند؟ آیا به آسیب‌شناسی رفتارهای سیاسی جامعه پرداخته‌ایم و یا بهتر و راحت‌تر دیده‌ایم که تقصیرها را به گردن رقیبان سیاسی بیندازیم؟ متأسفانه برخی جریانات سیاسی کشور، که از حل مشکلات درونی خود عاجز مانده‌اند، به جای ارائه راهکارهایی برای خروج از بحران، به فرافکنی متوسل شده‌اند. نتیجه کار آنها، آشوب سیاسی و گسترش تشنجات حزبی و بالاگرفتن دعوای جناحی است. آنها نه تنها مغزها را می‌گریزانند، که قلبها را هم. چه بسیار دل‌هایی که در این سالها، نسبت به بسیاری از چیزها سرد شده‌اند. گیریم که مغزها بمانند، ولی قلبهای سرد، حالی برای تپیدن نداشته باشد آنگاه از مغزها چه کاری بر می‌آید؟ لااقل به همان فرار مغزها بسنده کنیم و قلبها را گریزان نکنیم.

دانشگاه شریف، بیشترین مهاجر را به جهان صادر می‌کند*

از فاصله‌ای که میدان آزادی، نماد پایتخت، پیچیده در هاله‌ای از دود سیاه و غرق در هیاهوی هر روزه پایتختی در قواره کشورهای جهان سوم قامت خود را به رخ می‌کشد، نقل و انتقالات گسترده‌ای در لایه‌های دانش‌پژوهان یک دانشگاه معتبر فنی کشور در جریان است. دانشگاه صنعتی شریف که ظرف چند سال اخیر مستعدترین دانشجویان رشته‌های فنی را درون خود جای داده اینک به مهاجر فرست‌ترین دانشگاه‌های کشور تبدیل شده‌است.

ظرف دو سال گذشته میانگین سنی دانشجویان مهاجر پایین آمده و در حالی که رشته برق جایگاه خود را به عنوان پرخواهان‌ترین رشته فنی تثبیت می‌کند دانشکده برق شریف به کانون مهاجران تبدیل شده‌است. نتیجه آنکه از مجموع ۹۴ نفر رتبه‌های اول کنکور که وارد دانشگاه شریف شده‌اند ۷۷ نفر اول رشته برق شریف را انتخاب کرده‌اند. از مجموع ۳۳ نفر برگزیده المپیادی سال گذشته هم ۲۴ نفر وارد دانشگاه شریف شدند که ۱۴ نفر از آنها رشته برق را

برگزیدند. غرب نیز بازیگر مستعدان المپیادی را ردگیری می‌کند و حضور گسترده المپیادها در دانشگاه شریف چشمان حریص زیادی را متوجه این دانشگاه کرده است. در نتیجه به طور کلی دانشجویان برق شریف اینکه از شرایط خوبی برای پذیرش در دانشگاه‌های غرب برخوردار شده‌اند.

دکتر محمد حایری استاد کنترل و مدیر آموزشی دانشکده برق دانشگاه شریف می‌گوید: «برخی دانشگاه شریف را سکوی پرتاب دانشجو به خارج می‌داند. بنابراین اینکه نرخ خارج رفته‌های دانشگاه شریف زیاد باشد طبیعی است.» این دانشجویان از طریق اینترنت اطلاعاتی راجع به خود در اختیار دانشگاه‌ها و شرکت‌های خارجی قرار می‌دهند و عده‌ای از آنها بسادگی پذیرش دریافت می‌کنند. کتابخانه‌های دانشکده‌های دانشگاه شریف روزانه شاهد مراجعانی است که در اینترنت به دنبال اطلاعاتی درباره شرایط پذیرش و مهاجرت می‌گردند. دکتر حایری نمونه‌های زیادی از کسانی که پذیرش‌هایی با شرایط وسوسه‌انگیز دریافت کرده‌اند مشاهده کرده است. به عنوان مثال مسؤول شرکتی آمریکایی طی تماس با یک فارغ‌التحصیل رشته کارشناسی دانشکده ۶۰ هزار دلار درآمد سالیانه، پنج هزار دلار هزینه سفر به آمریکا، هفت هزار دلار سهم شرکت و شش هزار دلار بابت اجاره خانه را به وی وعده داد. دانشجوی دیگری با وجود اینکه تنها یک ترم از مدت تحصیلش می‌گذشته نامه‌ای در دست داشت که نشان می‌داد از طرف دانشگاه استنفورد مبلغ ۳۰ هزار دلار به عنوان هزینه تحصیل وی در این دانشگاه در نظر گرفته شده است.

دانشجویان ایرانی در خارج از کشور هم سابقه خوبی از خود به جا می‌گذارند. از زمان بازگشت حسین مختاری دکتر الکترونیک به کشور مدت زیادی نمی‌گذرد. هنگامی که مختاری از دانشگاه تورنتو عازم تهران بود به وی پیشنهاد شد که دانشجویان مستعد ایرانی را به مسؤولان دانشگاه معرفی کند. گسترش تب مهاجرت باعث شد بعضی از دانشجویان در رده تحصیلات تکمیلی انگیزه خود را برای حضور در کلاسها از دست بدهند.

دکتر حایری می‌گوید: «با انگیزه مهاجرت گاهی دانشجویان بی‌اعتنا سر کلاس می‌نشینند.» دکتر محمدباقر شمس‌اللهی با تخصص مهندسی پزشکی از فرانسه انگیزه اولیه یا ظاهری را در بین دانشجویانش ادامه تحصیل تشخیص داده است. «آنها عموماً می‌گویند می‌خواهند سریع‌تر در خارج از کشور تحصیل کنند و سپس به کشورشان برگردند. دانشجویان کم سن و

سال هنوز به مرحله‌ای نرسیده‌اند که به زندگی آینده فکر کنند. آنها تحت تأثیر خانواده و اجتماع به تصمیم‌گیری می‌پردازند و حالا هم تبی آنها را فرا گرفته. موضوع این است که مهاجرت برای ادامه تحصیل طبیعی است ولی مشکل اینجاست که درصد بازگشت کم شده.» چه چیز این دانشجویان جوان با چنین انگیزه بالایی برای بازگشت را در خاک بیگانه ماندگار می‌کند؟ دکتر حسین مختاری که مدت کوتاهی است به کشور بازگشته شاید بتواند جوابی بر این پرسش بیابد که: «خیل عظیمی از آنها آینده روشنی برای خود در کشورشان نمی‌بینند در حالی که امکان کاریابی در آمریکا و اروپا بیشتر است. از طرفی برای کسانی که در دانشگاه‌های این کشورها تحصیل می‌کنند احتمال کاریابی باز هم برایشان بیشتر است. بنابراین دانشجویان فراتر از تحصیل در غرب به کار و زندگی در این کشورها هم می‌اندیشند. در میان بورسیه‌ها آمار ماندگاری تکان دهنده است. مثلاً از صد و چند نفر بورسیه ۱۰۰ نفر به کشور بازنگشته‌اند* و برخی از تحصیل کرده‌ها که به کشور بر می‌گردند دوباره راه خارج را در پیش می‌گیرند. حتی روحانیون بورسیه یا بورسیه‌های برخی نهادها به این جمع‌بندی می‌رسند که زندگی در خارج بهتر است.»

استادان دانشگاه‌های خارج از کشور در ناصیه جوانان با استعداد ایرانی چیزی را می‌بینند که باعث می‌شود آنها در این کشورها پایتند شوند. دکتر مختاری می‌گوید: «دانشجویان ایرانی درس خواندن را دوست دارند و علم را ارزش می‌دانند. استادان خارجی به آنها پول می‌دهند تا این دانشجویان با آنها کار کنند. در خارج به استادان به عنوان مغز نگاه می‌کنند، در حالی که در کشور ما استاد دست کم هفته‌ای یک بار باید به شهرستان برود تا زندگیش بچرخد. دانشجو مشکلات را می‌فهمد و بنابراین انرژی‌اش را برای تحصیل در داخل صرف نمی‌کند.» در نهایت شاید احساسات و وطن‌دوستانه، وابستگی‌های خانوادگی و بعضی اعتقادات آنها را به بازگشت تشویق کند. دکتر مختاری می‌گوید: «در جایی که من تحصیل می‌کردم نخستین کسی که راه بازگشت را در پیش گرفت همانی بود که ظاهرش با بسیاری از معیارهای داخل کشور نمی‌خواند. بسیاری به قصد خدمت بر می‌گردند ولی در عین حال به کسانی که بر نمی‌گردند نمی‌توان گفت به کشورشان بی‌علاقه هستند. ولی خطر اینجاست که اغلب این مهاجران تمام

* این عدد هیچ مبنای آماری ندارد گزارش دو وزارت‌خانه آموزش عالی کشور درصد ماندگاری درکل را بسیار ناچیز نشان می‌دهد (م.ا.د.).

دوره مدرسه و بخشی از دانشگاه را مجانی در داخل کشور طی می‌کنند و در خارج هم ناچارند روی پای خودشان بایستند. آنچه آن کشورها انجام می‌دهند این است که از کار آنها استفاده می‌کنند و حقوق شهروندی‌شان را بهتر از وقتی که در ایران بودند رعایت می‌کنند.»

آسان فراموش می‌شوند المپیادها*

کتابخانه دانشکده، شلوغ‌تر از همیشه است. احتمالاً به دلیل آن که، فصل فصل امتحانات است. با مشخصاتی که به من داده‌اند، خیلی زود شخص مورد نظر را پیدا می‌کنم. غرق در مطالعه است. دایم چیزی روی کاغذ می‌نویسد و بعد چند محاسبه و...!

فرشاد رستم آبادی، دانشجوی دوره دکترای رشته کامپیوتر دانشگاه شریف و دارنده مدال برنز المپیاد کامپیوتر در سال ۱۳۷۱، در مورد سالهای بعد از کسب شهرت و افتخار می‌گوید: «بعد از سال ۷۱، تقریباً به فراموشی سپرده شدیم. باید گفت اینجا در مقایسه با بسیاری کشورهای جهان امکانات علمی کافی و لازمی نداریم، یعنی اصلاً معنی ایده‌آل را گم کرده‌ایم. نمی‌دانیم چه باید بکنیم. شاید هم می‌دانند و نمی‌خواهند کاری بکنند!»

از او در مورد میزان تمایلش برای خروج از کشور می‌پرسم. می‌گوید: «بله، مسلم است که تا کنون بارها به این قضیه فکر کرده‌ام. اما حقیقتش را بخواهید هنوز به جواب درستی نرسیده‌ام. مکثی می‌کند و پس از لحظه‌یی دوباره به سخنش ادامه می‌دهد: [ببینید، رفتن یا نرفتن من بستگی به شرایطی دارد که در آینده خواهم داشت. اگر بتوانم از آن «حداقل» امکاناتی که «حق» طبیعی یک شهروند ایرانی است برخوردار شوم، اگر بتوانم به کارهای تحقیقاتی‌ام ادامه دهم و اگر از لحاظ رفاهی تا حدود معقولی تأمین شوم، در کشور و آب و خاک خودم خواهم ماند و گرنه...!

○ و فکر می‌کنید به این «حداقل»‌ها خواهید رسید!

● می‌توانم به جرأت بگویم. بله. البته این فقط بخاطر شرایط خاصی است که «من» در آن قرار گرفته‌ام. یعنی امروز خوشبختانه در راهی قرار گرفته‌ام که «احتمالاً» به این معیارها خواهم رسید. اما در مورد سایر بچه‌ها، اصلاً چنین نیست. واقعاً مشخص نمی‌کند چه چیزی در

انتظارشان است. پس حق دارند که به رفتن بیندیشند.

قبلاً از چند نفر شنیده بودم که گویا بچه‌های تیم‌های المپیاد ایران در زمان برگزاری امتحانات خود چندان تمایلی به ارتباط برقرار کردن با شرکت کنندگان سایر کشورها نداشتند و در کل پزمرده و کم‌تحرك بوده‌اند. برای این که از صحت و سقم و احتمالاً علت این مسأله آگاه شوم. همین سؤال را از فرشاد می‌پرسم. او در پاسخ این ادعا را تأیید می‌کند و می‌گوید: «البته آن سالی که ما در المپیاد شرکت کردیم، تازه نخستین سالی بود که المپیاد کامپیوتر برگزار می‌شد. در آن سال، بچه‌ها خیلی خوب با شرکت کنندگان سایر کشورها کنار می‌آمدند و برای همین کلی دوست پیدا کرده بودند، اما همانطور که شما گفتید از سال بعد، شنیدیم که بچه‌های ایرانی، هر سال خیلی بی‌حال و بی‌روح و بی‌سر و صداتر از قبل بوده‌اند. به اصطلاح توی لاک خودشان رفته‌اند و کم‌کم از تیم‌های دیگر کناره گرفته‌اند. اتفاقاً این هم موضوع ظریفی است که می‌تواند حقایق جالبی را در دل خود داشته باشد. البته من چون خودم در این قضیه شاهد عینی نبوده‌ام نمی‌توانم اظهار نظر کنم ولی بچه‌های دوره بعد حتماً می‌توانند در این مورد پاسخگو باشند.»

سراشویی دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه شهید بهشتی را آهسته آهسته طی می‌کنم. نزدیک ظهر است و بچه‌هایی که صبح امتحان داشته‌اند، در حال بیرون آمدن از کلاسها و دانشکده‌های مختلف هستند. برای همین محوطه دانشگاه تقریباً شلوغ است. شب قبل با چند نفر از دانشجویان پزشکی امروز و دانش آموزان المپیادی دیروز تماس گرفته بودم و در بوفه یکی از دانشکده‌ها با آنها قرار گذاشته بودم. وقتی به بوفه مورد نظر می‌رسم، یک ربع از وقت مقرر گذشته است. خوشبختانه همه آمده‌اند. شادمهر دمهری، دارنده دیپلم افتخار از المپیاد زیست‌شناسی سال ۱۳۷۸ و دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران، روزبه کیانی، دارنده مدال طلا در رشته شیمی المپیاد سال ۱۳۷۴ و دانشجوی پزشکی دانشگاه شهید بهشتی، سیدمهدی پایاب‌وش، دارنده مدال نقره المپیاد زیست‌شناسی در سال ۱۳۷۸ و دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران.

وقتی از آنها در مورد وضعیتی که از پس از کسب مدال تا به امروز داشته‌اند می‌پرسم، اول هر سه لبخندی می‌زنند. انگار یک موضوع تکراری شنیده‌اند. آخر سر پس از کلی تعارف، مهدی به نمایندگی از بقیه می‌گوید: «می‌خواهید چه بگوییم؟ بگوییم که خیلی تحویل‌مان گرفته‌اند؟ نه آقا، دیگه همه می‌دانند که بچه‌های المپیادی تنها تا چند هفته پس از بازگشت به کشور، مورد توجه و زیر عینک ذره‌بینی مسئولان هستند و بعد همه چیز تمام می‌شود! دیگه

هیچ کس حتی سراغی از آنها نمی‌گیرد!

○ مثل این که دل پُری دارید. پس با این حساب حتماً می‌خواهید از کشور خارج شوید.
● **روزبه:** فکر می‌کنم دلایل این امر هم روشن و واضح باشد. بها ندادن به تحقیقات، پایین بودن سطح علمی دانشگاهها (با وجود شعارهایی که داده می‌شود)، وجود مشکلات اجتماعی و فرهنگی در ایران و بخصوص برای جوانان. در ایران اصلاً بحث شایسته‌سالاری در میان نیست، آنچه مهم است «رابطه» سالاری است. شما نگاه کنید بودجه تحقیقاتی دانشگاههای ما کجا می‌رود و به چه کسانی تعلق می‌گیرد! به اشخاصی که هر چند ممکن است اصلاً صلاحیت علمی نداشته باشند، اما تا دلتان بخواهد نفوذ و پارتی دارند. جنگیدن بر سر این مسأله وقت و انرژی زیادی را می‌طلبد. تازه اکثر این تلاشها بدون نتیجه است. پس چه کاری بهتر از این که عطای این نعمات را به لقای آنها ببخشیم!

● **شادمهر:** اما من تاکنون تصمیمی در این زمینه نگرفته‌ام. چون هنوز هم بر این باورم که همه چیز به خود انسان برمی‌گردد. تصور می‌کنم اگر تلاش کنم موفق می‌شوم. هر چند می‌دانم که مشکل پیش رو دارم. ولی مسلماً سفر به خارج آخرین برنامه‌ام خواهد بود.

● **روزبه:** البته این حرف تمام بچه‌های المپیادی است. اینکه اگر بتوانند در «ایران» به حداقل آرزوهایشان برسند، باز خاک ایران را به خاک هیچ کجای جهان عوض نخواهند کرد. اما آیا واقعاً آینده روشنی در انتظار این بچه‌ها است؟ این مهم است. مشکلات ما همه یک نوع است. حالا کمی زیادتر یا کمتر. این یک امر طبیعی است که انسان همواره به فکر یافتن بهترین مکانی باشد که حس می‌کند در آن می‌تواند، به آرزوهایش، اهدافش و به کمالی که مد نظرش است برسد. الآن وقتی با بچه‌های المپیادی در رشته پزشکی صحبت می‌کنید می‌بینید همه کشورشان را دوست دارند. اما آیا ایران می‌تواند از این «سرمایه»ها استفاده کند؟ مسلماً خیر. وقتی از آنها و تخصصشان استفاده نمی‌شود، احساس پوچی می‌کنند و این چیز کمی نیست و زمانی که «درخواستی» نباشد اصراری هم برای ماندن نیست و در نهایت نتیجه آن می‌شود که بنا بر گفته آقای بیات (مدیر روابط عمومی باشگاه دانش پژوهان جوان)، تاکنون چیزی در حدود ۲۰ تا ۲۲ درصد از بچه‌های المپیادی از کشور خارج شده‌اند. تازه این خوب است، اگر شرایط عوض شود باید منتظر آمار جالبتری، آن هم در آینده‌ی نه چندان دور باشیم.

اما یکی دیگر از دانش‌آموزان المپیادی دیروز و دانشجویان امروز که نمی‌خواهد مشخصاتش فاش شود، در تشریح سفر خود در طول مسابقه می‌گوید: «اولاً در طول راه، اساتید راهنما، مدام در گوشمان زمزمه می‌کردند که شما باید آبروی ما را بخرید، حواستان به کارهایی که انجام می‌دهید باشد و...! این نصیحت‌ها ادامه داشت تا زمانی که به شهر برگزاری مسابقات رسیدیم. آنجا برای خودش عالمی داشت. بچه‌های تیمهای سایر کشورها، با خودشان انواع وسایل سرگرم‌کننده را آورده بودند سازهای موسیقی، وسایل نقاشی و.. شاد بودند، شاد. شبها تا دیر وقت دورهم جمع می‌شدند و شادی می‌کردند. در این مجالس و در این تفریحات، تنها بچه‌های تیمهای ایران و چین حضور نداشتند؟ چرا؟ عده‌ای این عکس‌العمل را نتیجه ندانستن زبان توسط بچه‌های تیمهای ما می‌نویسند، اما من می‌خواهم بپرسم، آیا شرکت‌کنندگان پر جنب و جوش سایر کشورها، همه «زبان» می‌دانستند؟

روز اهدای جوایز، هر کدام از تیمها، به راحتی و بدون هیچ‌گونه ژست‌گرفتنی، به روی سن می‌رفتند و مدالهایشان را می‌گرفتند. حتی تیمهای بعضی از کشورها اداهای جالبی از خودشان در می‌آوردند مثلاً سوئدی‌ها، از نرده‌ها روی سن پریدند! اما بچه‌های تیم ایران چطور؟ هیچ حتی به جمعیت احترام هم نگذاشتند. در عوض یکی به مدالش ور می‌رفت، یکی مدالش را بالای سر برده بود و دیگری ژست فیلسوفانه به خود می‌گرفت!

تیزهوشی به سبک یانکی‌ها*

زمانی که جرج بوش از انگلستان بازدید می‌کرد، به صرف چای با ملکه الیزابت دعوت شد. او از ملکه درباره چند و چون رهبری‌اش سوال کرد و ملکه جواب داد که او مشاوران‌اش را از اشخاص باهوش انتخاب می‌کند. جرج بوش با علاقه‌مندی از ملکه پرسید او چگونه به باهوش بودن آنها پی می‌برد؟
ملکه جواب داد: «من این کار را با پرسیدن سوالات مناسب از آنها انجام می‌دهم، اصلاً اجازه بدهید به شما نشان بدهم».

ملکه به «تونی بلر» تلفن کرد و گفت: «آقای نخست وزیر! لطفاً این سوال را جواب بدهید: مادر شما فرزندی دارد و پدر شما هم فرزندی دارد، اما این فرزند نه خواهر شماسست و نه برادرتان. او کیست؟» تونی بلر پاسخ داد: «آن من هستم، مادام!»

«کاملاً درست است. متشکرم، خداحافظ!» ملکه این را گفت و گوشی را گذاشت. بعد رو به جرج بوش کرد و گفت: «متوجه شدید آقای بوش؟»

بوش جواب داد: «بله مادام! سپاسگزارم. مطمئن باشید که من هم از این به بعد این روش را پیش خواهم گرفت!» در راه بازگشت به واشنگتن، جرج بوش با خودش گفت خوب است مدیر کمیته روابط خارجی سنا را با این سوال امتحان کند. برای همین جسی هلمز را به کاخ سفید فراخواند و گفت: «سناتور هلمز! می‌خواهم ببینم آیا می‌توانی یک سوال ساده را جواب بدهی؟»

- «خواهش می‌کنم، قربان! چه چیزی ذهن شما را مشغول کرده؟»

بوش همان سوال را مطرح کرد.

هلمز کمی این پا و آن پا کرد و آخر سر پرسید: «ممکنه راجع به این سوال فکر کنم و بعداً جواب آن را به شما بگویم؟»

بوش پذیرفت و هلمز آنجا را ترک کرد. او بلافاصله با بقیه سناتورهای ارشد جمهوریخواه تماس گرفت و اعلام کرد که جلسه فوق‌العاده دارند. آنها دور هم جمع شدند و ساعتها با هم روی این مساله فکر کردند، اما نتوانستند به هیچ جوابی برسند!

در نهایت و با ناامیدی کامل، هلمز با کالین پاول در وزارت امور خارجه تماس گرفت و مشکل را توضیح داد. که پاول هم بلافاصله جواب داد: «عجب احمقی هستی! خوب معلوم است که چنین شخصی من هستم!»

هلمز که خیالش تا حدی راحت شده بود، به سرعت به کاخ سفید برگشت و با هیجان زیاد گفت: «جواب را پیدا کردم، قربان! من می‌دانم او چه کسی است! او کالین پاول است!!»

جرج بوش با نارضایتی جواب داد: «اشتباه است، احمق! او تونی بلر است!!»

سازمان ملی جوانان برای جذب استعدادهای درخشان چه برنامه‌ای دارد؟*

کماکان، اخبار مربوط به کوچ و اقامت دانشجویان و استعداد‌های درخشان ایرانی به کشورهای خارجی به اطلاع عموم می‌رسد. از آنجا که نیروهای دارای استعداد‌های درخشان سرمایه‌هایی هستند که از کشور خارج می‌شوند، انتظار است، مسئولان فرهنگی و همچنین سازمان ملی جوانان در این مورد تدابیری بیندیشند.

نباید استعداد‌های درخشان را با بی توجهی فراموش کنیم، اگر مدیران براساس شایستگی افراد انتخاب شوند و در انتخاب آنان ضابطه‌ای در نظر گرفته شود، تا حدودی می‌توان به جذب نیروهای جوان و مستعد در کشور خوش بین بود. اگر جوانان با پدیده بیکای، رکود تحقیقات و ایجاد فضای تنگ برای بروز استعدادها و توانایی‌هایشان روبرو شوند، باعث تأسف است و راه را برای کوچ آنان فراهم می‌سازد.

سازمان ملی جوانان که مجری برنامه جوانان است، اگر از بریز و پاشهای درون سازمانی فراغتی یابد می‌تواند برای جوانان مستعد کشور برنامه‌ریزی کند. سؤال بی‌موردی نیست اگر پرسیم، این سازمان در سال گذشته چه تحقیقاتی در مورد جوانان انجام داده است، سازمانی که انتظار است، پس از بررسی‌های کارشناسانه، راهکارهای عملی برای خارج نشدن استعداد‌های درخشان و همچنین شناخت و نیازهای آنان ارائه کند.

روی لبه تیز بی برنامگی*

افت مستمر کیفیت آموزشی و پژوهشی دانشگاه‌های معتبر ایران سبب شده این باور در شماری از استادان و دانشجویان تقویت شود که ادامه تدریس یا تحصیل در مراکز آموزشی به مصداق صریح افت علمی است.

این اعتقاد در لحظاتی شکل می‌گیرد که به عنوان نمونه درخواست استادان و دانشجویان برای استفاده از شبکه اینترنت بمدت یک هفته تا ده روز به تعویق می‌افتد و سپس در روز موعود به آنها گفته می‌شود ارتباط با شبکه تا دو هفته دیگر قطع است! یا در جایی دیگر که استاد برای نشان دادن چگونگی فعل و انفعالات شیمیایی ناشی از ترکیب دو ماده آلی ناگزیر است از دو گچ قرمز و آبی استفاده کند.

اعتراضهای صنفی دانشجویان و مجادله استادان با رییسان دانشگاهها تاکنون نتوانسته چنین

شرایطی را تغییر دهد و به این ترتیب برخی دانشگاهیان متقاعد شده‌اند «مهاجرت» در پیش بگیرند. این تصمیم آنها به نوبه خود تأثیر منفی عمده‌ای بر کیفیت علمی دانشگاهها دارد. راستی از دانشگاهها چه می‌ماند؟

در دانشگاه صنعتی شریف ۵۱ نفر از مجموع ۶۹ دانشجوی نخبه و المپیادی فیزیک جلالی وطن گفته‌اند و در دانشگاه امیرکبیر ظرف سال گذشته ۲۰ تن از استادان صاحب نام عزیمت به دانشگاههایی نظیر هاروارد، برکلی، ام آی تی و امپریال کالج را به عنوان راه حلی برگزیده‌اند که به عقیده آنها می‌تواند پایان بخش آلام روحی و علمی باشد.

این دانشگاهها در حوزه مالی پذیرفته‌اند براساس معیارهای خود از ۵۵ تا ۲۰۰ هزار دلار حقوق سالانه به استادان مهاجر ایران اختصاص دهند. این منهای تسهیلاتی نظیر خودرو و مسکن است. استادان در چنین دانشگاههایی می‌توانند هر سال معادل ۶ ماه حقوق ماهانه، اعتبار برای تحقیق و پژوهش یا ترجمه و نگارش مقاله و کتاب دریافت کنند و در همایش‌ها و کنفرانسهای تخصصی در دورترین کشورها شرکت جویند. در این دانشگاهها استفاده استادان و دانشجویان از شبکه‌های رایانه‌ای یک موضوع رایج و پیش پا افتاده است و هیچگاه متقاضی به دلیل خواهشهای پیاپی به منظور بهره‌مندی از آن تحقیر نمی‌شود. ظرفیت کلاسها و وضعیت خوابگاههای دانشجویی نیز مطلوب و متناسب است. این قبیل مزیت‌ها با آنچه که در دانشگاههای ایران می‌گذرد، قابل مقایسه نیست.

دکتر رضا منصوری، رئیس انجمن فیزیک و استاد دانشگاه صنعتی شریف درخصوص آنچه که در دانشکده فیزیک می‌گذرد، می‌گوید: «سال گذشته ما امضاء جمع کردیم که استادان تا هر ساعت از شب که خواستند در دانشگاه بمانند و مشغول تحقیق و مطالعه باشند. ولی هنوز نتیجه نگرفته‌ایم و کماکان این دیدگاه وجود دارد که دانشگاه مثل مغازه باید رأس ساعت مشخصی باز و بسته شود. موضوع دیگر، سایت کامپیوتری دانشگاه است که برای استفاده مطالعاتی و انجام محاسبات به هیچوجه مناسب نیست و مدت زمان زیادی طول می‌کشد تا یک دانشجو یا استاد بتواند وارد شبکه شود. یک معضل دیگر مربوط به شرکت استادان در همایش‌ها و کنفرانسهای بین‌المللی است که اگر بخت یار استادان باشد و دعوتنامه دریافت کنند باید دهها نوع تعهد بدهند تا اجازه خروج بگیرند. گاهی کار آنها زمانی درست می‌شود که همایش به پایان رسیده است.»

کیفیت آموزش و پژوهش در دانشگاه امیرکبیر نیز با ۱۴ دانشکده، هفت هزار دانشجو و حدود ۴۰۰ عضو هیأت علمی روز به روز در حال تنزل است. اعتبار نا کافی، مهمترین دلیل این

وضع برشمرده می‌شود.

دکتر پرویز نورپناه، معاون آموزشی دانشگاه امیرکبیر می‌گوید: «بودجه ریالی این دانشگاه یک میلیارد تومان و بودجه ارزی یک میلیون دلار است. ما همواره در حال چرتکه انداختن هستیم که این بودجه را به چه نحو صرف کنیم که همه بخشهای دانشگاه از آن ارتزاق کنند تا بتوانند حداقل برپا بمانند. در چنین شرایطی توجه به پژوهش و آموزش معنی ندارد. ما قادر نیستیم به مقدار کافی تجهیزات کارگاهی تهیه کنیم که دانشجوی فنی در حین آموزش، دستگاه موردنظر را مشاهده کند و با چگونگی کار آن آشنا شود. دستگاههای تراش در کلاسهای عملی مربوط به ۳۰ سال پیش است. در حالی که در این مدت چنین دستگاههایی با تحول فراوانی روبرو بوده‌اند. طبق آیین‌نامه باید سالانه برای حدود ۲۰ نفر از استادان این دانشگاه فرصت مطالعاتی در خارج از کشور فراهم شود. حال آنکه در بهترین حالت تنها شش، هفت نفر از استادان ما از چنین امکانی بهره‌مند می‌شوند. این همه کار را به جایی رسانده که در کمال ناباوری مشاهده می‌کنیم کیفیت در دانشکده‌هایی مثل علوم پایه رو به نزول است.»

دشواریهای دیگری نیز فراروی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر مشاهده می‌شود که در نهایت افت روحیه آموزش و پژوهش را به دنبال دارد. حدود ۳۵۰۰ نفر از دانشجویان این دانشگاه در خوابگاه سکونت دارند. در حالی که وضعیت خوابگاهها به هیچوجه متناسب با مطالعه و تحقیق نیست.

در مورد استادان هم می‌توان افزود که برخی از آنان دو سال پیش کار تحقیقاتی خود را به پایان رسانده‌اند. ولی هنوز موفق به وصول مطالبات خود از دانشگاه نشده‌اند. موارد دیگری نیز دال بر پایین بودن اعتبار علمی دانشگاه امیرکبیر دارد که ارتباط با صنعت یکی از مهمترین آنهاست. انتظار می‌رود حجم قراردادهای بخش صنعت با دانشگاه امیرکبیر حدود هشت میلیارد تومان باشد. حال آنکه این مبلغ سالانه بطور متوسط حدود هفتصد میلیون تومان است. این وضع ناشی از چیست؟

دکتر پرویز نورپناه می‌گوید: «البته بخش صنعت نگرش واقع‌گرایانه به دانشگاه ندارد. اما حقیقت این است که دانشگاهها هم آمادگی کامل برای همکاری با بخش صنعت ندارند. موضوع اصلی این است که پژوهش در دانشگاهها موجودی ناقص الخلقه نیست.»

مدیر کل امور پژوهشی دانشگاه تهران، دکتر احمد پوراحمد، با این گفته موافق است. او می‌گوید: تصویب یک طرح پژوهشی در سیستم متمرکز اداری دانشگاهها تا دو سال زمان می‌خواهد. پوراحمد می‌افزاید: «سعی ما این است که با تفویض اختیار به دانشکده‌ها این زمان را

کاهش دهیم. تاحدودی هم موفق بوده‌ایم. ولی واقعاً با این حجم از اعتبارات چه می‌توان کرد. اگر کل اعتبار تحقیقاتی دانشگاه تهران را در نظر بگیریم به هر یک از اعضای هیأت علمی حدود ۶۰۰ هزار تومان می‌رسد که یک صدم مبلغ مشابه در کشورهای پیشرفته است. طنز تلخ ماجرا این است که وقتی استاد برای تحقیق قرارداد می‌بندد باید اسفندماه که پایان سال مالی است با دانشگاه تسویه حساب کند و اگر تحقیق او تمام نشده باشد ملزم است مابقی اعتبار را در اردیبهشت دریافت کند. نظام مالی دانشگاه‌ها هنوز توجه ندارد که این قاعده در تناقض با روح تحقیق است. آنها متوجه نیستند که اگر استاد مثلاً در بهمن ماه ۷۹ قرارداد یک ساله منعقد کند، بهمن سال ۸۰ باید تسویه حساب کند نه اسفند سال ۷۹.

افت غیرقابل انکار آموزش و پژوهش در دانشگاه‌های ایران اگر چه متأثر از عوامل مختلف است ولی مشکل عمده راه به ۱۷ سال پیش می‌برد. زمانی که نهادهای عالی فرهنگی تصمیم به دایرکردن دانشگاه‌های متعدد گرفتند. به این ترتیب دیری نپایید که شمار دانشجویان به هفت برابر روزهای نخستین انقلاب فرهنگی، سال ۶۲، رسید. در حالی که مقدمات کار و لوازم آن مهیا نبود. مثلاً در مقابل این تعداد دانشجو، اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها صرفاً دو برابر شد. نسبت اعضای هیأت علمی به تعداد دانشجو یک شاخص عمده در ارزیابی اعتبار علمی دانشگاه‌ها محسوب می‌شود.

بی توجهی به چنین شاخص‌هایی، اقتدار علمی ایران را در سراسیمی انداخته که اگر به سقوط کامل منتهی شود، در انزوای علمی فرو خواهیم رفت و در آن روز، دستیابی به توسعه تنها یک توهم خواهد بود.

چرا مهاجرت می‌کنم*

«متن زیرنامه یکی از مخترعان و مهندسان کشور است که در پاسخ به گزارش «کدام شرایط نخبگان را از ایران می‌راند» نوشته شده است. روزنامه ایران بدون تأیید و یا تکذیب محتوای این نامه، صرفاً از باب روشنگری دیدگاه خوانندگان نسبت به این معضل اجتماعی اقدام به چاپ مطلب زیر نموده است.»

خواندن گزارش روز ۷۹/۱۲/۲۰ در مورد اینکه «کدام شرایط نخبگان را از مملکت می‌راند» مرا بر آن داشت در این رابطه نظر شخصی خودم را به عنوان یک مخترع و عضو برگزیدگان

علم و صنعت کشور در رشته فنی و مهندسی حضورتان بنویسم.

از ابتدای انقلاب تاکنون بارها از زبان کلیه مسؤولان تقریباً و اخیراً آقای خاتمی و آقای هاشمی رفسنجانی و آقای کروبی و آیت‌الله صانعی و آیت‌الله اردبیلی و در خیلی موارد در رسانه‌ها و حتی صدا و سیما کلمه فرار و یا گریز مغزها را شنیده‌ایم. البته به نظر من نخبگان و دانشجویان ممتاز و مدیران شایسته و اساتید با تجربه و دانشمندان در رشته‌های مختلف فرار نمی‌کنند بلکه مهاجرت می‌نمایند. اصولاً اگر فرد یا افراد یا گروه و دسته‌ای نتواند نظرات و ایده و افکار و خواسته مشروع و قانونی خود را مطرح کند و یا به دلایلی محیط را مناسب نبیند و خلاصه شخصیت و احترام او در جامعه حفظ نگردد، مهاجرت می‌کند و به محلی می‌رود که به خواسته‌هایش جامه عمل بپوشد و به نفع انسانیت خدمتی را انجام بدهد.

رئیس جمهوری در همین گزارش «ایران» فرمودند که اندیشمندان و متفکران و نخبگان به دنبال هوا و هوس به خارج نمی‌روند. کاملاً درست است این افراد قبل از اینکه به فکر مال و منال و زرق و برق غرب باشند در اندیشه خدمت به کشور و ملت هستند و باز ایشان لزوم ریشه‌یابی دقیق مهاجرت نخبگان را از سوی مسؤولان کشور یادآور شدند. آقای رفسنجانی خواستار بازگشت نخبگان ایرانی از خارج شدند. و عالم پروری را گامی در جهت رسیدن به خودکفایی کشور دانستند و برای جلوگیری از مهاجرت سفارش کردند. آیت‌الله صانعی مهاجرت را از دست دادن سرمایه‌های معنوی کشور ذکر نمودند و آیت‌الله اردبیلی و آقای کروبی از مهاجرت نخبگان اظهار تأسف نمودند با این حال متأسفانه در طول یک دهه اخیر برای نوآندیشان و دانش پژوهان عملاً اقدام مثبتی صورت نگرفته است و همیشه این طرف قضیه به قضاوت نشسته که پول و مال و منال و زرق و برق غرب آنان را گرفته و... تا به حال ترتیبی داده نشده که این طرف هم یعنی نخبگان حرف دلشان را بگویند و دلایل مهاجرتشان را عنوان کنند و مشکلاتشان، سختی‌ها، مرارتها، کاستی‌ها از نظر پیگیری تحقیقات در علوم مختلف که داشته و دارند بیان نمایند.

من حرف دلم را می‌زنم. مهاجرت این عزیزان دلایل بسیار مختلف دارد که دستیابی به آن نیاز به تشکیل جلسات و سمینار دارد. چه بسا این انگیزه مشارکت در سمینار راه را برای ورود عده‌ای عاشق وطن باز کند و اما دلیل تصمیم مهاجرت من از سال ۵۹ به بعد که به خاطر اختراعی نام و تصویرم در رسانه‌ها و تلویزیون پخش شد از کشورهای پیشرفته دعوت اقامت و دریافت کارت سبز و مشارکت در کارخانه از من نمودند و پس از انتخاب عضو برگزیدگان علم و صنعت کشور در رشته فنی و مهندسی این پیشنهادها بیشتر شد و حتی در نمایشگاه‌های بین‌المللی داخل

و خارج وعده وعیدها دادند و من نپذیرفتم. برای خودم دلیل داشتم زمانی خود را متعهد خدمت به جنگ تحمیلی و رزمندگان عزیز دانستم و پس از آن ده سال پیگیری تحقیقاتم در جهت کاستن انرژی و جلوگیری از اسراف و ضایعات آن بودم.

جمهوری اسلامی ایران با مسؤولانی که آگاه‌ترین مردم نسبت به مسائل دینی هستند باید بدانند هدر دادن نعمت‌های خداوند در تمام زمینه‌ها از مرحله اسراف گذشته و به مرز تبذیر رسیده است. به همین خاطر احساس مسؤولیت شرعی کردم و پیگیری تحقیقاتم شدم تا به نتیجه رسیدم. اینک من قادرم: ۳۰٪ از اسراف و مصرف زیاد از حد گاز مصرفی طبخ صنعتی جلوگیری نمایم. ۲۵٪ از مصرف انرژی مصرف خانگی و اسراف آن. ۱۰٪ حداقل از ضایعات و اسراف برنج، روغن، نان کم کنم.

همچنین قادرم با ارایه طرحی و اجرای آن مشکل آب تهران را حل نموده و عادلانه تقسیم گردد. اختراعات من اگر مورد حمایت قرارگیرد مورد نیاز تمام کشورها حتی کشورهای پیشرفته صنعتی دنیا می‌باشد و می‌تواند بزرگترین قلم صادرات صنعتی باشد و خیلی طرح‌های دیگر که به اقتصاد مملکت کمک شایانی خواهد کرد.

اگر در یکی از کشورهای اروپایی کسی ادعا کند ۱٪ از هدر دادن و ضایعات انرژی و یا مواد غذایی می‌تواند جلوگیری نماید استقبالی از او خواهند کرد که بیا تماشا و تمام امکانات را در اختیارش می‌گذارند که بهره ۱٪ احتمالی را بگیرند. ولی من ادعای ۳۰٪، ۲۵٪ و ۱۰٪ و پیشنهاد حل مشکل آب تهران را می‌کنم کسی گوش نمی‌دهد در صورتی که فقط اگر در شهر تهران اعمال گردد از عواید آن روزی یک دانشگاه و مرکز علمی ساخته خواهد شد. با این توصیف اگر شما جای من باشید مهاجرت نمی‌کنید و به جایی نمی‌روید که لااقل بررسی کنند که من دروغ می‌گویم یا نه، درست است یا خیال‌پردازی.

من نمی‌دانم چه کسی مسؤول است و از چه شخصی باید تقاضا کنم که به این مسأله مهم توجه کنند. البته من از کلیه مسؤولان و دست‌اندرکاران استدعا می‌کنم تا برای جذب و بازگشت ایرانیان خارج باید جاذبه ایجاد نمود. گاه یک پیشنهاد و یا طرح آنان می‌تواند اقتصاد مملکت را متحول نماید. از وجود آنان که عاشق خدمت به ملت و مملکت هستند بهره بگیرید.

جایزه یک میلیون تومانی استاد ریاضی*

روش تقسیم زاویه به سه بخش برابر، با قلم و پرگار که به آن «تثلیث زاویه» گفته می‌شود، به همراه مسائل دیگری در علم ریاضی مانند «تضعیف مکعب» و «تربیع دایره» از جمله مسائلی است که تلاش صدها ساله ریاضیدانان حرفه‌ای برای حل آن به جایی نرسیده است. امروزه ریاضیدانان حرفه‌ای با پذیرفتن این نکته که مسائلی از این دست حل نشدنی است، خود را از دایره این مباحث خارج ساخته‌اند و به طریق اولی به روشهای محققانی که مدعی حل چنین مسائلی می‌شوند نیر بی‌اعتنایی می‌کنند.

یکی از دلایل ریاضیدانان حرفه‌ای آن است که در حال حاضر کامپیوترها به راحتی زاویه را به سه بخش تقسیم می‌کنند، پس اساساً نیاز به حل چنین مسائلی نیست. حسن دنیلی متولد ۱۳۲۰، دیپلمه دبیرستان رازی و لیسانس زبان و ادبیات فرانسه از دانشگاه تهران، محقق است که سالها تحقیقاتی در زمینه فلسفه، ریاضی و نجوم به عمل آورده است.

وی محقق است که از سال ۷۰ روش «تثلیث زاویه ۶۰ درجه» را مورد تحقیق قرار داده و موفق شده با قلم و پرگار زاویه ۶۰ درجه را با دهها شیوه به سه قسمت مساوی تقسیم کند، کاری که به گفته وی ریاضی دانان حرفه‌ای تاکنون موفق به انجام آن نشده‌اند. برای آشنایی بیشتر با این محقق ایرانی گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که با هم می‌خوانیم.

○ آقای دنیلی در ابتدا کمی در مورد خود و تخصصتان توضیح دهید؟

● در ابتدای گفت‌وگو اشاره‌ای می‌کنم به دوران کودکی‌ام، موقعی که در سه سالگی مادرم را مجبور می‌کردم تا برای خوابانیدنم کتاب را بر روی سینه‌ام بگذارد. در دوران تحصیلم در مدرسه همیشه سعی می‌کردم معلمانم را نسبت به نحوه حل مسائل خود آگاه کنم اما همیشه نمره صفر می‌گرفتم و وقتی آنها را متقاعد می‌کردم نمره ۲۰ به من می‌دادند. از وقتی «ابوریحان بیرونی» در کتاب «قانون مسعودی» در فصل سوم در ارتباط با تثلیث زاویه می‌گوید: «اگر می‌توانستیم به یک ۹ ضلعی منتظم به وسیله ستاره و پرگار دسترسی پیدا کنیم به خطوط مثلثاتی دقیقی می‌رسیدیم» ولی این کار در حال حاضر هم براساس استقرار (فرض) صورت می‌گیرد و از دقت کافی برخوردار نیست، کسی موفق به رفع این مشکل نشده ولی خداوند این قدرت را به من داد تا با ۲۰ ساعت کار در هر شبانه روز به این موفقیت دست پیدا کنم.

○ چه عاملی باعث شد که شما به تحقیق در این زمینه بپردازید؟

● من وقتی دیدم در جهان با ایرانی با چه وضعی رفتار می‌کنند و با چه خفتی از ایرانی‌ها نام می‌برند به این فکر افتادم که یک ایده نو و جدیدی را در کارم اجرا کنم و آن نامگذاری روشهای حل مسائل به نام دانشمندان ایرانی بود. به عنوان مثال در ریاضی روشی به نام «فیثاغورث» داریم که من در کتابم روشهای اثباتی معادلات را به نام دانشمندان ایرانی مثل «سجری»، «ابوریحان بیرونی»، «ابونصر فارابی» و... گذاشتم. من در زمینه ریاضی مخصوصاً هندسه که پایه و اساس ریاضی است زحمت زیادی کشیدم. در عالم ریاضی مطالبی را مطرح می‌کنم که همه ریاضی دانها تا به امروز سکوت کرده‌اند. در ریاضی تناقض پیدا کردم، چیزی که همه مخالف آن هستند و آن را رد می‌کنند. من ادعا می‌کنم که نظریه‌ام جهانی است.

○ آیا در حال حاضر کار تدریس هم انجام می‌دهید؟

● خیر! من تمام وقتم را صرف تحقیق در زمینه ریاضی کرده‌ام و خواهم کرد.

○ تحقیقات شما در این زمینه چه بازتابی در سطح جهان داشته؟

● من برای ریاضی دانان اکثر کشورها نامه فرستادم اما همه سکوت کردند و هیچ جوابی به من ندادند چون مسائلی را که من رد کردم در دانشگاهها تدریس می‌شود، البته این را بگویم که اکثر اساتید کار من را قبول کردند چون اگر احساس می‌کردند کار من نقصی دارد حتماً مانع کار من و یا حتی مانع چاپ کتابم می‌شدند اما نمی‌دانم چرا سکوت کرده‌اند.

○ آقای دنبیلی در ابتدا اشاره‌ای داشتید به نامگذاری روشهای ریاضی در کتابتان به نام دانشمندان

ایرانی. هدف شما از این کار چه بود؟

● تنها هدفم معرفی دانشمندان ایرانی در سطح جهان بود تا نام این دانشمندان از یاد نرود به عنوان مثال وقتی روشی به نام ابوریحان بیرونی داریم افرادی که در مورد این روش بحث می‌کنند باید بدانند ابوریحان بیرونی کیست؟ چه هویتی دارد؟ و... من در اینجا از مسؤولان تقاضا دارم که کار من را در جهان کمی گسترش دهند چون اگر من به دنبال مقام بودم روشها را به نام خودم می‌گذاشتم. کاری که من کردم در واقع معرفی اسلام و دانشمندان ایرانی است. اما متأسفانه بهایی به کار من داده نشده.

○ در مورد چهار مسأله تثلیث زاویه، تربیع دایره، تضعیف مکعب و اعداد اول تحقیقاتی انجام

داده‌اید لطفاً در خصوص تثلیث زاویه توضیحاتی دهید؟

● تثلیث زاویه و تربیع دایره استتار شده محاسبه عدد «P» هستند. باید دید عدد «P» چه نقشی

در زندگی ما دارد. این عدد از بدو تولد تا زمان مرگ همراه ماست. این مسأله باعث شد برای اینکه بتوانیم به این مرحله برسم عدد «P» را محاسبه کنم و زاویه را به سه بخش برابر تقسیم کنم. در رابطه با این قضیه تمام دانشمندان با ارزش جهان سعی خود را کرده‌اند، اما متأسفانه موفق به انجام آن نشده‌اند و برای اینکه بر ضعف خود پوششی بگذارند، متوسل به حل معادله درجه سوم نسبت به زاویه 60° درجه شدند که متأسفانه یا خوشبختانه! در این معادله نیز به جواب نرسیدند و حکم کلی کردند که تثلیث زاویه غیر ممکن است اما من موفق شدم که این حکم غیر ممکن هم ممکن می‌شود و به نتیجه رسیدم و موفق هم شدم.

○ شما برای اینکه بتوانید اعتماد اساتید و مسئولان مربوط رانسبت به کارتان جلب کنید، اقداماتی هم انجام دادید؟

● بله! من حتی نزد مشاور وزیر علوم هم رفتم و یک جلد از کتابم را به ایشان نشان دادم اما نتیجه‌ای نگرفتم و این برای من جای تأسف است که در کشورهای دیگر برای افرادی مثل من ارزشی قایل هستند و حمایت می‌شوند اما در کشور ما نه تنها حمایت نمی‌شوند بلکه برای دلگرمی بیشتر مورد تشویق هم قرار نمی‌گیرند. درخواست من از مسئولان این است که اگر کار من ایرادی دارد پس چرا مانع کار من نمی‌شوند؟ چرا کتابهایم را چاپ می‌کنند؟ اگر هم درست است چرا حمایت نمی‌کنند؟

○ با برخوردی که با شما شده، از ادامه این کار دلسرد نشدید؟ آیا هنوز هم انگیزه‌ای در شما برای ادامه این کار وجود دارد؟

● من چون این کار را خدمت به جامعه می‌دانم هرگز از ادامه آن دلسرد نخواهم شد و خدا را شاکر هستم که چنین انگیزه و همت بلندی را در وجود من قرار داد تا وقتم را صرف این کار بکنم و تا زمانی که زنده هستم هرگز از ادامه آن دلسرد نخواهم شد.

○ برای آشنا کردن کشورهای دیگر با این کار جدید تصمیم ندارید به خارج از کشور مسافرت کنید؟

● من تصمیم انجام این کار را دارم، اما زمانی که بتوانم ایران و ایرانی بودم را به بهترین وجه معرفی کنم.

○ آقای دنیلی با توجه به اینکه ۴۵ سال از تحقیقات شما در زمینه ریاضی می‌گذرد، جایگاه ریاضی را در کشور خودمان چگونه می‌بینید؟ به نظر شما چرا ریاضی دانان در قبال این کار ساکت مانده‌اند؟ ● با توجه به اینکه در کشور ما تعداد افراد مستعد بسیار زیاد است، اگر کمی توجه شامل حال

این افراد بشود نه تنها علم ریاضی بلکه خیلی از هنرها و علوم دیگر در کشور جایگاهش را پیدا خواهد کرد. در مورد سکوت ریاضی دانان باید بگویم که کتاب مقاله‌ها و نتایج تحقیقات خود را برای تمامی مراکز علمی ایران و جهان ارسال کردم اما تمامی موارد این بحث با سکوت برگزار شد و تنها در کشور کانادا یک استاد هندسه، مسطح از طریق یکی از دوستان پیام داده است که تا ۵۰ سال دیگر کسی جرأت نزدیک شدن به این مسائل را ندارد زیرا اگر این مسایل حل شود حتماً باید اتفاقی در ریاضی که یک علم مادر است به وجود بیاید.

○ به عنوان سؤال پایانی این گفت‌وگو، چه صحبتی برای جوانان ایرانی و چه تقاضایی از مسؤولان

دارید؟

● من واقعاً دلم به حال جوانان مملکت که سرمایه‌های آینده کشور هستند می‌سوزد، کاش اینقدر که مجله‌ها و روزنامه‌ها به هنر و هنرمندان بها می‌دهند که (البته همه هنرمندان برای من عزیز هستند) کمی هم به علم بها دهند و درخواست و تقاضای من از مسؤولان و حتی مراکز علمی جهان این است که به من بگویند ایراد کار من کجاست اگر اشتباهی در کارم هست چرا مانع کار من نمی‌شوند حداقل در این مورد من را قانع کنند.

○ از شما به خاطر این گفت‌وگو سپاسگزارم.

آقای دنیلی در پایان این گفت‌وگو برای علاقه‌مندان به علم ریاضی با ارایه یک سؤال ریاضی مسابقه‌ای را مطرح کرد که خود معتقد است در سادگی نظیر ندارد و تنها بحث فکر و استدلال آن مطرح است. وی برای جواب صحیح این مسأله یک میلیون تومان جایزه اهدا خواهد کرد و سؤال مسأله بدین صورت است:

مثلث قائم‌الزاویه‌ای را رسم و حل نمایید که تفاوت یک ضلع زاویه قائمه آن از دیگر ضلع زاویه

قائمه برابر با رادیکال B باشد.